

جمهوری رضاخان ضد جمهوری بود...

« مدرس و تغییر سلطنت » در گفت و شنود
شاهد یاران با محمد مدرس



• در آمد:

مخالفت با تغییر سلطنت قاجاریه و نیز جمهوری رضاخانی، از فصول برجسته و درخور توجه زندگی سیاسی مدرس است. منتقدین وی به طور ویژه برای نکتته پای می فشرند که ممانعت وی از تشکیل جمهوریت، تکوین و تکامل این شیوه حکومتی را در کشور ما به تعویق انداخته است. محمد مدرس، پژوهشگر تاریخ که از ده سالگی پا به پای پدر ارجمندش، دکتر علی مدرس، به خواف و کاشمر و تمامی نقاطی که ردی و اثری از شهید مدرس یافت می شد، سفر کرده و با علاقه، پیگیر تحقیقات پدر بوده است. در گفت و شنود حاضر، این جنبه از زندگی شهید مدرس را مورد بازکاوی قرار داده است.

نظامی ها و قزاق ها بودند و عده ای از بوروکرات هایی که ادارات را در دست داشتند و قدرتمندان که تعدادشان نسبت به بقیه مردم که طرفدار سلطنت مشروطه بودند، خیلی کم بود و به همین دلیل هم شکست خوردند. خیلی اسباب تعجب است که مردمی که در آن زمان غالباً بی سواد بودند، چقدر تجربه و شم سیاسی بالایی داشتند که با وجود آنکه از جریان مشروطه و آنچه که محمدعلی شاه با مجلس کرد، ده پانزده سال گذشته بود، کاملاً به جریان دیکتاتوری رضاشاه، آگاه و طرفدار دربار قاجار بودند؛ در حالی که آنها واقعاً بی لیاقت و بی کفایت بودند و مردم هم چندان خوبی ای از آنها ندیده بودند، اما حاضر بودند که همان دربار و همان شاه باشد، اما دیکتاتوری نظامی قوی ای که رضاخان نماینده آن بود و استعمار انگلیس و حتی روس از آن پشتیبانی می کردند، سرکار نباید. روس ها از طریق رادویی که به بی سیم مسکو معروف بود، از رضاخان و جمهوریت، پشتیبانی کردند و انگلیس ها هم که از ابتدا به همین شکل عمل می کردند و مردم هم در قبال این موضوع موضعگیری کردند. اشاره کردید به طیفی از نخبگان و روشنفکران که به رغم جمهوریبخواهی، با جمهوریت مطرح شده از سوی رضاخان مخالف بودند. اما بخش قابل توجهی از نخبگان و حتی علمای آن روز به دلیل ترس از خطر تجزیه کشور و بی لیاقتی دربار و قاجار برای تمشیت امور، عملاً جانب وضعیت موجود را گرفتند و مدرس در اقلیت و انزوا قرار گرفت. به نظر شما منطبق آنها برای پذیرش سلطنت رضاخان و تشکیل مجلس مؤسسان چه بود و چه زمینه هایی برای این پذیرش وجود داشت؟ آنچه که من در تاریخ دیده ام و به نظرم می رسد، این را نمی شود گفت پذیرفتند. این واقعا چیزی بود که با زور و قدرت قاهره ای که رضاخان برقرار کرد، اعمال شد. برای بررسی این مسئله، باید از نظر تاریخی نگاهی به جریان داشته باشیم. عرض کردم که طرفداران رضاشاه بین خودشان این طور مطرح می کردند که تا نوروز ۱۳۰۳ رضاخان را به ریاست جمهوری می رسانند. قبل از اینکه او را در قالب شاه مطرح کنند، در قالب جمهوریت مطرح کردند.

بله، رضاخان جمهوریت را مطرح کرده بود و روزنامه های طرفدار او می نوشتند که این شاه بی لیاقت، یعنی احمدشاه که فقط به فکر گردش و تفریح است، شایستگی اداره کشور را ندارد و ما باید جمهوری را اعلام کنیم و رئیس جمهور مقتدری داشته باشیم. بعد ویژگی های جمهوریت را با توجه به جمهوری های

روز هم، حتی قضیه به این شکل مطرح بود که آیا کسی طرفدار دیکتاتوری است یا طرفدار سلطنت مشروطه، یعنی سلطنتی که فعلاً به دست قاجارها بود، سلطنت مشروطه تلقی می شد و در مقابل آنها هم دیکتاتوری قرار داشت. حالا اگر ما را در موقعیتی قرار دهند که بین یک سلطنت مشروطه و دیکتاتوری قهاری که قرار بوده بعد از آن اوضاع خوب شود، تازه به فرض اینکه اوضاع بهتر هم می شد که نشد، آیا سلطنت مشروطه را انتخاب نمی کردیم؟ ما در دوران خودمان هم نمی توانیم بپذیریم که یک نوع دیکتاتوری حاکم شود، به امید اینکه بعدها شاید بهتر شود.

چون آن «شاید» ممکن است هیچ وقت محقق نشود. بله، موضعگیری های سیاسی سیاستمداران مبتنی بر مسائل روز است نه آینده.

پس مخالفین جمهوریت رضاخانی نه به دلیل مخالفت با نظریه و تئوری جمهوریت که با این جمهوریت خاص که افق تیره ای را جلوی چشم جامعه باز می کرد، مخالفت می کردند. کاملاً همین طور است. آنها حتی به آن جمهوری نمی گفتند و دیکتاتوری می گفتند. بسیاری از مبارزین واقعی، با جمهوریت موافق بودند، اما جمهوریت رضاخانی را قبول نداشتند. اکثریت قریب به اتفاق مردم هم همین طور. طرفداران رضاخان،



- در آن زمان منورالفکرها و سیاسیونی که تعداد آنها هم زیاد نبود، به تجربه متوجه شده بودند که رضاشاه در پی کسب بالاترین قدرت یعنی پادشاهی است. ما می بینیم که مرحوم عشقی که در همین کشمکش جمهوری و تغییر سلطنت کشته شد، ذاتاً جمهوریبخواه و طرفدار جمهوری بود، ولی با جمهوری رضاخانی مخالفت کرد، چون می دانست که این یک دیکتاتوری است و در ادبیات آن روز هم، حتی قضیه به این شکل مطرح بود که آیا کسی طرفدار دیکتاتوری است یا طرفدار سلطنت مشروطه.

یکی از فصول قابل مطالعه در زندگی مدرس، نحوه مواجهه او با پدیده تغییر سلطنت در مجلس پنجم و رفتارهای او پس از این رویداد و در مجلس ششم است. به طور مشخص منطبق ایشان در مخالفت با تغییر سلطنت بر چه اصولی مبتنی بود و دیدگاه وی با کسانی که آنها هم مخالف تغییر سلطنت بودند، از جنبه نظری و عملی چه تفاوت هایی داشت؟ برای اینکه فضای دوره تغییر سلطنت را بهتر در یابیم باید بگوییم که تغییر سلطنت در تمام طول دوره دوساله مجلس پنجم، یعنی از ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۰۴، به تدریج مطرح و زمینه های آن فراهم شد. رضاشاه و دارودسته نظامی اش فشار زیادی به احمدشاه می آوردند که حکم رئیس الوزرائی را برای او بگیرند و احمدشاه در آن سال ۱۳۰۲ این حکم را به او می دهد و برادرش، محمد حسن میرزا را ولیعهد می کند و راهی اروپا می شود. رضاخان مترصد قدرت بیشتر بود و طبق اسنادی که در حال حاضر در دست هست، از طرف انگلیسی ها هم پشتیبانی و هدایت می شد. از همین زمان روزنامه های طرفدار رضاخان و انگلیس که روزنامه های ثابتی بودند کم کم می نویسند که ما احتیاج به یک دولت مقتدر داریم، « و قاجار اقتدار ندارد و ما یک صدر اعظم مقتدر می خواهیم. » و به این ترتیب، فرمان صدر اعظمی، سردار سپاه که وزیر جنگ بود، امضا می شود. دو ماه مانده به عید، یعنی در بهمن ماه سال ۱۳۰۲، رضاخان مسئله جمهوری را مطرح می کند و روزنامه ها و طرفدارانش هم این مسئله را دنبال می کنند. مسئله جمهوریت در تاریخ ایران خیلی مهم و پیچیده است، به طوری که برای شناخت آن، باید بتوانیم خودمان را در آن مقطع تاریخی قرار بدهیم، به خاطر اینکه خیلی ها بعد از هشتاد سال که به موضوع نگاه می کنند، از ما می پرسند که چرا مدرس با جمهوریت مخالفت کرد؟ اگر آن زمان جمهوری می شدیم، حکومت های جمهوری که پشت سر هم تشکیل می شدند، به تدریج بهتر می شدند و بالاخره جمهوری در جامعه ما یک سابقه عمیقی پیدا می کرد، اما مسئله این است که در آن زمان منورالفکرها و سیاسیونی که تعداد آنها هم زیاد نبود، به تجربه متوجه شده بودند که رضاشاه در پی کسب بالاترین قدرت یعنی پادشاهی است. ما می بینیم که مرحوم عشقی که در همین کشمکش جمهوری و تغییر سلطنت کشته شد، ذاتاً جمهوریبخواه و طرفدار جمهوری بود، ولی با جمهوری رضاخانی مخالفت کرد، چون می دانست که این یک دیکتاتوری است و در ادبیات آن

حسین پسر

● خیلی اسباب تعجب است که مردمی که در آن
● زمان غالباً بی سواد بودند، چقدر تجربه و شرم
● سیاسی بالایی داشتند که با وجود آنکه از جریان
مشروطه و آنچه که محمدعلی شاه با مجلس
کرد، ده پانزده سال گذشته بود، کاملاً به جریان
دیکتاتوری رضاشاه، آگاه و طرفدار دربار قاجار
بودند: در حالی که آنها واقعاً بی لیاقت و بی کفایت
بودند و مردم هم چندان خوبی ای از آنها ندیده
بودند، اما حاضر بودند که همان دربار و همان
شاه باشد، اما دیکتاتوری نظامی قوی ای که
رضاخان نماینده آن بود و استعمار انگلیس
و حتی روس از آن پشتیبانی می کردند، سرکار
نیاید.

کرد. «به این ترتیب به شکل رسمی و علنی، بین مجلس و دولت
سردار سپه درگیری آغاز شد. مردم به طرفداری از مجلس آمدند
و روزهای متوالی درگیری هایی در مجلس به وجود آمد و حتی
مردم، رضاخان را در مجلس کتک زدند و به طرفش آجر پرتاب
کردند و احیاء السلطنه بهرامی به تحریک تدین، در مجلس به
گوش مدرس سیلی زد و آن سیلی باعث شد که مردم به شدت
تحریک شوند و به طرف مجلس بیایند و کار جمهوریت سردار
سپه را یکسره کنند. یک شعری در روزنامه نسیم صبا در آن روزها
چاپ شد که من دو بیت اول آن را می خوانم:

آواز جماعت هله آواز خداداد

آن سیلی بی پری عجب خوب صدا داد

آن سلطنت نیمه رمق را چه داد داد

یک هانفتی از غیب مرا دوش نداد داد

مسئلاً فائق آمدن بر امواج تبلیغاتی سنگین که طرفداران
رضاخان برای تحمیل جمهوریت به راه انداخته بودند، به یک
نوع مدیریت بحران از سوی مرحوم مدرس نیاز داشت. بدیهی
است که این سیلی و بازتاب های آن هم در این شکست، نقش
داشته، اما استراتژی مدرس برای مدیریت بحران ناشی از طرح
جمهوریت که ظاهر فریبنده ای هم داشت، چه بود؟
مدرس یک خط فکری را که مبتنی بر نظریه موازنه وجودی
است، دنبال و با رضاخان به هر طریق ممکن مخالفت می کرد،
چون می دانست که او فرد جاه طلبی است که نظری جز کسب
قدرت و جنایت نسبت به مردم ایران ندارد. این را از قول مرحوم
میرزا علی کازرونی، نقل کنم. او نماینده بوشهر و از مریدان
مدرس بود که بیشتر وقتش را در کنار مدرس و در خانه او سپری
می کرد و یادداشت هایی دارد که بسیاری از مسائل را روشن

که در غرب بودند، برمی شمردند و از آن طرفداری می کردند.
روشنفکران واقعی در مقابل این جریان ایستادند و در
روزنامه هایشان به طرفداری از مدرس مطالبی را نوشتند. این
روزنامه ها تحت عنوان «طرفداران اقلیت» نامیده می شدند،
چون مدرس در دوره پنجم، لیدر اقلیت مجلس بود و این اقلیت
هم هفت هشت نفر بودند که در همان دوره پنجم، در پایین ورقه
استیضاح رضاشاه، اسامی آنها برده شده است. نتیجه به
کارگیری قوه قاهره توسط رضاخان این شد که از همان هفت
هشت نفر هم یکی دو نفر بیشتر با مدرس نماندند که یکی
ملک الشعراء بهار بود و بقیه طرفدار رضا شاه شدند. رضاخان
در پایان دوره پنجم مجلس و در سال ۱۳۰۴، شاه شد. در سال
۱۳۰۳ رضاخان و طرفدارانش، فشار زیادی را در مورد طرح
جمهوریت شروع کردند. رضاخان در مقام رئیس دولت،
روزنامه های طرفدار اقلیت را بست. به اقلیت مجلس و مدرس
به هیچ وجه در مجلس اجازه صحبت داده نمی شد و صدای آنها
را خفه کرده بودند و هرگونه مخالفت با خودشان را به شدت
سرکوب می کردند. مرحوم میرزاده عشقی را که روزنامه عصر
جدید را بنیان گذاشته بود و در آن به رضاخان و جمهوریت
حمله می کرد و اشعاری علیه جمهوریت می گفت، ترور کردند و
به این ترتیب، سایر قلم به داستان هم متوجه شدند که موضوع
جدی تر از آن است که تصور می کردند و یک کمی از فشاری که
روی رضاخان بود، کاسته شد. در نیمه بهار و تابستان سال ۱۳۰۲،
بعد از ترور عشقی، قضیه سخاخانه پیش آمد و مازور امیری را به
قتل رساندند. قضیه از این قرار بود که شایع شد که سخاخانه
شیخ هادی معجزاتی دارد و شفا می دهد. قنصلدار آمریکا در
ایران دوربینش را برداشت و رفت که از آنجا عکس بگیرد. عده ای
تحریک کردند و مردم قنصل را دنبال کردند و او را به قتل
رساندند. شگرد رضاخان این بود که همیشه بدون پروا، افراد را
هر جا که لازم می دید، می کشت و بحران های مختلفی را پدید
می آورد و از آنها استفاده می کرد، به همین دلیل از قتل مازور
اولی استفاده و با اعلام حکومت نظامی، محیطی مشکل را برای
مخالفان خود ایجاد کرد. در پی این اقدام رضاخان، اقلیت
مجلس، او را استیضاح کرد. متن استیضاح را برایتان قرائت
می کنم:

«اینجانبان راجع به موارد ذیل از آقای رئیس الوزرا استیضاح
می نمایم:

سوء سیاست نسبت به داخله و خارجه

قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین
به مجلس شورای ملی
تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت
در این استیضاح برای اینکه کارهای رضاخان
برای مردم کاملاً روشن بشود، مدرس روی
اموالی که رضاخان با کشتن رئیس ایلات و
ثروتمندان، ضبط کرده بود، تکیه می کند. از
جمله این افراد، اقبال السلطنه ماکویی بود که
بسیار ثروتمند بود و سکه های طلای زیادی
داشت و کلکسیون جواهراتش معروف بودند و
رضاخان با کشتن او، ثروتش را تصاحب کرد.
کسانی که استیضاح را امضا کرده بودند، عبارت
بودند از: حاکمی زاده، عراقی، کازرونی، مدرس،
اخگر، ملک الشعراء بهار و سید حسن زعیم.
طرفداران رضاخان با شلوغ کردن مجلس و ایجاد
درگیری، استیضاح را به هم زدند و افرادی به
دستور رضاخان به مجلس حمله کردند و در آنجا
درگیری به وجود آوردند و اعضای اقلیت به
محض خروج از مجلس، هر یک به طرفی متواری
شدند و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و
سختگوی اقلیت، استیضاح بهار، در جلسه
آمد و گفت که، «ما تأمین جانی نداریم و این
عمل، بی احترامی به مجلس است و باید فکری

می کند. من یکی از این یادداشت ها را برای پاسخ به پرسش شما
می خوانم تا دید مدرس نسبت به رضاخان روشن شود و معلوم
گردد که مخالفت مدرس با رضاخان بر سر چه موضوعی بوده
است. میرزا علی کازرونی در یادداشت هایش نقل می کند:
«دیروز صبح علی الطلوع که در منزل آشتیانی بودیم و خدایار
خان امیرلشکر از طرف سردار سپه برای مدرس و آشتیانی پیام
آورده بود، مدرس گفت، «افسوس که این قجرها غیرت ندارند،
والا با این کثرت تعدادی که دارا می باشند و با این تمول سرشار
و ضیا و عقاری که اغلب آنها مالکند، اگر تصمیم بگیرند و حمیت
داشته باشند، هر کدام یک تف بیندازند، سردار سپه و دار و
دسته اش غرق خواهند شد. شما از قول من به رضاخان بگویید
اگر سعی او فقط منحصر به بیرون کردن قاجاریه باشد و طرف
مقابل او همین مردم سست عنصر باشند، اتکا به انگلیسی ها و
کمک های خارجی لزوم پیدا نخواهند کرد و اینها خودشان،
خودشان را خواهند خورد. من شنیده ام که بعضی از شاهزادگان
بلافضل که احمدشاه به آنها محبت های بسیار نموده، در خفا
با ارباب شما ساخت و پاخت کرده اند و من باب نشانی، ذکر نام
ظهیر الاسلام و فخرالدوله کفایت می کند و برای خلع قاجاریه،
زحمت زیادی نخواهد داشت.» خدایار خان در جواب گفت،
«با این وضع و دلایلی که خودتان ذکر فرمودید، پس چرا به ارباب
ما کمک نمی کنید و بی جهت موجبات زحمت او را فراهم
کرده اید؟» مدرس در جواب گفت، «قاجاریه در طرف صدوپنجاه
سال با این سرعت، تمول اندوخته اند و من با سلطان یا رئیس
دولت مشروطه ای که مقصد هدفش اندوختن مال و بردن
بیت المال باشد، تا جان دارم مخالفت خواهم کرد. سردار سپه
بباید و یک جلسه با هم بنشینیم و حساب اموال اقبال السلطان
ماکویی را بدهد و ببینیم که آن همه ظروف طلا و گاو
صندوق های مملو از سکه های بزرگ و کوچک طلا و هزاران هزار
چیز دیگر که از اموال و مایملک او برده اند، چه شده و چه کسی
آنها را تملک نموده و چطور سردار سپه در ظرف این مدت قلیل،
بومهن و رودهن را ابتیاع کرده و باغ سعدآباد و پارک شهری را از
کجا آورده. خود جنابعالی (یعنی خدایار خان) و همقطاران
دیگرتان این املاک و دهاتی که پشت سر هم می خرید، پولش
را از کدام کاسبی و تجارته دست و پا کرده اید؟ پدر مرحوم شما
که جز یک شوشکه و یک قمه قزاقی چیزی نداشته، من به خود
سردار سپه بارها گفته ام، باز هم می گویم و در آتیه نیز خواهم
گفت و از هیچ کس هم نمی ترسم که سردار سپه برای قشون و
حمیت مملکت، وجود بسیار ذقیقمتی است و در این زمینه هر
چه بخواهد با او کمک و مساعدت می کنم، اما به درد زمامداری
نمی خورد و دلیلش همان است که گفته ام دیگر اینکه تغییر
قانون اساسی و رژیم کاری نیست که بر حسب
میل و اراده اشخاص بتوان عملی نمود. اگر
سردار سپه راست می گوید و مقصودش خدمت
به مملکت و جماعت است، چه عیب دارد که به
همان وزارت جنگ قناعت کند و در این زمینه
هر اختیار دیگری هم ضرورت پیدا کند، من
شخصاً طرفداری خواهم کردم و مجلس را در این
زمینه مساعد خواهم نمود، به شرط اینکه
سردار سپه هوس تغییر قانون اساسی و توهین
به آن را نکند و این شاه که برای کسی زحمتی
ندارد، بر سر کار خود باقی بماند و من و سردار
سپه با هم صمیمیت و همکاری کنیم تا
انشاء الله تعالی برای مردم حرجی حاصل
شود.» مدرس بارها در سخنرانی هایش در
مجلس هم اعلام کرده بود که من با سردار سپه
مخالفت شخصی ندارم. مشکل من، قدرت
طلبی اوست و گر نه اگر او در پست خودش که
وزارت جنگ است، قناعت و برای ملت کار کند،
من هم از او طرفداری می کنم. او می دانست که
این فرد از قدرت طلبی خودش و اینکه





می خواهد شاه شود، دست نخواهد کشید، اعم از اینکه به عنوان رئیس جمهور مادام العمر باشد و یا اگر نشد، قضیه را علنی کند و شاه قاجار را کنار زند و با تغییر قانون اساسی، خودش شاه بشود. دلیل اصل مخالفت مدرس با سردار سپه این است و تا آخر عمر هم با او مبارزه می کند. علل مخالفت مدرس با تغییر سلطنت چه بود؟ مدرس نسبت به توانمندی قجر، به خصوص در مقاطع آخر چه نگاهی داشت؟ طرح این سوال از این جهت حائز اهمیت است که مخالفین مدرس در طول تاریخ، بی کفایتی و ناتوانی احمدشاه و از سوی دیگر خطر تجزیه کشور و دخالت‌های خارجی در اطراف و کناف کشور را

رأی تصویب می شود و بعد هنگامی که در ۱۵ آذرماه، مجلس مؤسسان تشکیل می شود، مواد مربوط به تغییر سلطنت با دوپست و هفتاد و اندی، رأی می آورد و فقط ۲ رأی مخالف می آورد و سلطنت به رضاخان منتقل می شود. مرحوم مدرس امید داشت که مجلس مؤسسان کاری خلاف مجلس بکند؟

اکثریت نمایندگان مجلس مؤسسان همگی افراد شناخته شده عضو اکثریت مجلس و طرفدار رضاخان بودند و اساساً تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب نمایندگان آن به دست رضاخان و طرفدارانش انجام گرفت و اصلاً بنای رضاخان هم همین بود.

پس چرا مرحوم مدرس در این مجلس شرکت کرد؟ برای اینکه با این اصل مخالفت کند. حتی یک بار مدرس نمایندگان را به قم می فرستد تا مجلس را از اکثریت ببندد.

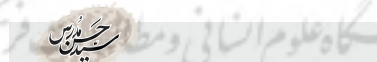
چه موقع؟ در درگیری هایی که بین دولت و مجلس پیش آمد، در جلسه ای که طرفداران رضاخان مسئله جمهوریت را مطرح کردند و گفتند که قاجار به لیاقت ندارند و ما طرفدار جمهوریت و تغییر قانون اساسی هستیم، مدرس از نمایندگان خواست که به قم سفر کنند و به این ترتیب، مجلس را از اکثریت انداخت. یک بار هم گفتند که رضاخان می خواهد با شما مذاکره کند و او را از مجلس بیرون بردند و در جایی نگه داشتند و مجلس آن موقع را از دست داد.

در این مقطع شاهد فصل جدیدی از زندگی مدرس هستیم که می تواند سوال برانگیز و محل تأمل باشد. ایشان به رغم اینکه با سلطنت رضاخان مخالف بود، چگونه در این روند سیاسی شرکت کرد؟ او در دوره بعد کاندید شد و موفقیت هایی را هم به دست آورد و توانست عده ای را در تهران به مجلس ببرد و اقلیتی را در مجلس ششم به وجود بیاورد و به نخست وزیر منتخب شاهی که اساساً با سلطنتش مخالف بود، رأی بدهد؟ این تغییر شیوه، با توجه به مخالفت مدرس با رضاشاه، چه توجیهی دارد؟ اینکه مدرس روش تحریم مجلس را در پیش گرفته و باز وظیفه خود دانسته که از صحنه سیاست روز خارج نشود، دلیل تغییر روش ایشان تلقی نمی شود. همان طور که عرض کردم ایشان خط سیاسی خودش را مثل دوره های قبل پیش می برد و در دوره ششم هم بیشتر از هر نماینده دیگری در مجلس نطق می کند. در آماري که ما به دست آوردیم؛ مدرس بیش از یک هشتم کل وقت مجلس در این دوره را به سخنرانی های خود اختصاص می دهد و سعی می کند از مجلس ششم نهایت استفاده را بکند و درباره مسائل مختلف مملکت حرف بزند، چون می دانست آن طوری که رضاخان داشت قدرت می گرفت؛ به احتمال قریب به یقین از ورود او به مجلس بعدی (هفتم) جلوگیری خواهد کرد و از این فرصت به دست آمده، نهایت استفاده را کرد. مدرس با سابقه ای که رضاخان در کشتن و حذف فیزیکی مخالفانش داشت، می دانست که احتمال کشته شدن خودش هم وجود دارد. می دانید که مدرس پنج بار ترور می شود که سه تا از این ترورها را در شرح حالی که برای روزنامه اطلاعات فرستاده، گوشزد کرده است. این ترورها کاملاً مدرس را متقاعد کرده بود که رضاشاه به هر ترتیب ممکن، او را حذف خواهد کرد و منتظر چنین حادثه ای بود. ایشان به هیچ وجه با سیاست تحریم موافق نبود و از همان امکانی که در سنگر مجلس برایش فراهم بوده، به مبارزه خود با رضاخان ادامه داد.

سوال این است که چگونه مرحوم مدرس با آنکه اصل تغییر سلطنت و تفویض آن به رضاخان را قبول ندارد و می گوید اگر صد هزار رأی موافق هم بیاورد، ناقض قانون اساسی و باطل است، اما در فرع موضوع، یعنی قبول رئیس الوزرا همین شاه دخالت می کند؟

می گفت که اگر همه دنیا جمع شوند و حرفی را بزنند که خلاف عقیده من باشد، من بر عقیده خود پای خواهم فشرده. شکل مخالفت مدرس با شکل مخالفت های دیگر فرق می کند. ابتدا اینکه مجلس فاقد رئیس است و مدرس سعی می کند تغییر سلطنت را از دستور کار مجلس خارج کند و چون اواخر مجلس ششم هم بوده، سعی می کند قضیه را آن قدر طول بدهد که بررسی موضوع به عهده مجلس بعدی بیفتد، مضافاً بر اینکه اعتقاد دارد که تغییر سلطنت به منزله دست بردن در قانون اساسی است که نمایندگان مجلس بر اساس آن انتخاب شده اند و عملاً در اینجا یک تناقض به وجود می آید. آیا مدرس اساساً با طرح این مسئله در مجلس مخالف بوده یا مجلس ششم را برای انجام این کار، فاقد صلاحیت می دانسته است؟ وکلای مجلس روش مبارزه شان این است که وقتی موضوعی در مجلس مطرح می شود، به هر شکل ممکن آن را به تعویق یا به عهده مجلس بعدی می اندازند. اما مسئله اصلی مدرس این بوده که تغییر سلطنت توسط مجلس مؤسسانی انجام می گرفت که نمایندگانش همان نمایندگان اکثریت طرفدار رضاخان در مجلس ششم بودند. تنها راه دیپلماتیکی که برای مخالفت با این مسئله فراروی مدرس بود، حذف آن از دستورکار مجلس بود.

به هر حال ایشان مجلس را برای تصویب تغییر سلطنت صالح نمی دانست، به طوری که وقتی از مجلس بیرون رفت گفت که اگر صد هزار نفر هم به این مسئله رأی مثبت بدهند، غیرقانونی



● مدرس بارها در سخنرانی هایش در مجلس هم اعلام کرده بود که من با سردار سپه مخالفت شخصی ندارم. مشکل من، قدرت طلبی اوست و گرنه اگر او در پست خودش که وزارت جنگ است، قناعت و برای ملت کار کند، من هم از او طرفداری می کنم. او می دانست که این فرد از قدرت طلبی خودش و اینکه می خواهد شاه شود، دست نخواهد کشید، اعم از اینکه به عنوان رئیس جمهور مادام العمر باشد و یا اگر نشد، قضیه را علنی کند و شاه قاجار را کنار زند و با تغییر قانون اساسی، خودش شاه بشود.

است. بهله، همین طور است. ایشان مجلس را مهم ترین نهاد تصمیم گیری کشور می شمرد. این را بارها در جملات و تعابیر مختلف در سخنرانی هایش بیان کرده. در این مورد هم برای مجلس هر گونه صلاحیتی را قائل است، ولی با تغییر قانون اساسی توسط نمایندگان رضاخان و تحت فشار و با حکم او مخالفت و تلاش می کرد با گفتن اینکه مجلس قانونی نیست، آن را از دستورکار مجلس خارج کند، ولی ماده واحده با هشتماد

مبنای حمایت خود از تغییر سلطنت، قلمداد کرده اند. در اینجا می خواهیم روشن کنیم که مدرس نسبت به کفایت و لیاقت سلاطین قاجار چه دیدگاهی داشت و از این رهگذر به علت مخالفت او به تغییر سلطنت بپردازیم. چون برخی می گویند که او اساساً طرفدار قاجارها بود و از آنها خوشش می آمد و با آنها رابطه نزدیکی داشت. یک عده با را از این هم فراتر می گذارند و می گویند مدرس خودش می خواست جانشین آنها شود! حالا که به علل مخالفت مدرس با تغییر سلطنت پرداختیم؛ بد نیست به دیدگاه او در باره سلطنت قاجاریه و کفایت یا عدم کفایت آنها از نظر او، نگاهی بیندازیم.

سلطنت ناتوان قاجار را از جمله «این شاه که برای کسی زحمتی ندارد» مدرس در یادداشتی که خواندم، می توان دریافت. مدرس با سلطنت قاجار به مخالف بود و آن را کاملاً ناتوان می دانست. مدرس مبارزات خود را از انجمن ولایتی اصفهان در زمان قاجار شروع کرده بود و هنگامی که از نجف برگشت، در اصفهان مبارزات خود را علیه دربار آغاز کرد. مبارزه مدرس با دربار، در نظر و عمل، پیوسته ادامه داشته و او کوچک ترین دلبستگی و اعتقادی به قجرها نداشته و در همه سخنرانی هایش، سیاست ها و ناتوانی های قاجار را محکوم می کند. حتی احمد شاه یک بار از او گله می کند که شما چرا با ماهراه نیستید؟ و مدرس پاسخ می دهد: «هر کس با ملت ایران همراه است، با او همراهم والا خیر». به او می گوید تنها معیار من برای موافقت با افراد، این است که برای ملت کار کنند. او در اینکه قجرها هم برای ملت کار نمی کنند، شکی نداشته است و لذا مبارزه مدرس از همان زمان قاجارها شروع شد و ادامه پیدا کرد.

و اما در باره این نکته که گفته اند مدرس می خواسته خودش قدرتی داشته باشد، هنگامی که به تاریخ زندگی مدرس مراجعه می کنیم، می بینیم که بارها امکان اینکه مدرس قدرتمند شود و مکتبی داشته باشد، برایش فراهم بوده، به طوری که حتی خارجی ها هم این را فهمیده بودند. ارباب کیخسرو که کاربرد از مجلس بوده، از قول یکی از نمایندگان پارلمان فرانسه می نویسد که آن نماینده گفت: «باید افتخار کنیم در دورانی نماینده پارلمان هستیم که السید مدرس در ایران، نماینده پارلمان است.» السید را آن نماینده به معنی قهرمان به کار می برد. مورگان شوستر رئیس خزانه داری ایران در آن زمان، آمریکایی بود و در کتاب «مأموریت آمریکایی ها در ایران» می نویسد که مدرس بزرگ ترین سید سیاسی و فردی روحانی است و مردم بسیار به او علاقه دارند و مهم ترین ویژگی او این است که از پول پدش می آید و تا حالا چنین نمونه ای ندیده ام که از پول خوشش نیاید. از این ویژگی مدرس داستان های فراوانی هست. ارباب کیخسرو در گزارش مالی به دوره های دوم تا ششم مجلس اشاره می کند که حقوق مدرس را به دلیل آنکه دریافت نمی کرده، بین باغبان و امور خیریه و حقوق کارگران مجلس تقسیم کرده است. مدرس به هیچ وجه به ثروت و قدرت توجهی نداشت و یک وظیفه الهی برای خودش قائل بود و به آن عمل می کرد و برایش فرقی نمی کرد که حاکمیت با قاجارها باشد یا رضاخان و پیوسته

سخن‌های

● **بارها امکان اینکه مدرس قدرتمند شود و**
● **مکتبی داشته باشد، برایش فراهم بوده، به**
● **طوری که حتی خارجی‌ها هم این را فهمیده**
بودند. ارباب خیسرو که کارپرداز مجلس
بوده، از قول یکی از نمایندگان پارلمان فرانسه
می‌نویسد که آن نماینده گفت، « باید افتخار
کنیم در دورانی نماینده پارلمان هستیم که
السید مدرس در ایران، نماینده پارلمان
است.» السید را آن نماینده به معنی قهرمان
به کار می‌برد.

می‌بیند و آن را با معنای اصلح خود، یعنی نهادی که قادر است بر حاکمیت نظارت داشته باشد، در نظر می‌گیرد، نه ابزاری برای تأیید حاکمیت.

برخی مدعی شدند چون مجلس مؤسسان بر حسب قانون اساسی، در یک تشریفات قانونی به رضاخان رأی داده بود که شاه شود، مدرس آن مبنا را پذیرفته بود و به رغم اینکه پافشاری کرده بود که سلطنت قاجار نباید عوض شود، حالا کاملاً به آن بی‌اعتنا بود و سلطنت رضاخان را پذیرفته بود و با پذیرش این اصل و مشروعیت بخشیدن به آن وارد پارلمان و مجلس ششم شد. شما این را قبول ندارید؟

خیر، همان طور که عرض کردم وارد پارلمان شدن مدرس، به معنای پذیرفتن مشروعیت رضاخان و حاکمیت نیست، بلکه او وارد پارلمان شد تا بتواند به نمایندگی از مردم، وارد یک عرصه نظارتی شود و حکومت نامشروع و سیاست‌های آن را تغییر بدهد.

یعنی مدرس در مجلس ششم عملاً به دنبال براندازی بود؟
بله، کاملاً. او علناً به خود رضاخان هم می‌گوید که می‌خواهم

این را باید در سیاست موازنه عدمی و موازنه وجودی مدرس جستجو کرد. برای بررسی این مسئله باید وارد بحث تئوریک و نظری آن بشویم که اکنون مجال آن نیست، ولی همان طور که عرض کردم ایشان سیاست تحریم را اجرا نمی‌کند و به فعالیت سیاسی خودش ادامه می‌دهد و همان شکلی را که قبلاً مبارزه می‌کرده و همان حرف‌هایی را که قبلاً می‌زده، دنبال می‌کند. یعنی همچنان سلطنت رضاشاه را نامشروع می‌دانست؟
بله، او سلطنت قاجاریه را هم نامشروع می‌دانست. مدرس از مجلس به عنوان یک سنگر مبارزاتی استفاده می‌کند و نماینده مجلس را نماینده دولت و حکومت نمی‌داند. او مجلس را نماینده مردم در مقابله با حکومت می‌داند، اعم از اینکه حکومت قاجار باشد یا حکومت پهلوی. این فرد در کرسی مجلس به نمایندگی از مردم، با این حکومت مبارزه می‌کند. حالا واقعیت این است که حکومت پهلوی بر سر کار آمده، ولی از این جنبه، برایش با حکومت قاجار فرقی نمی‌کند. آیا حضور مرحوم مدرس در مجلسی که به هر حال در چهارچوب حکومتی به فعالیت خود ادامه می‌دهد که رضاخان در رأس آن قرار دارد، به منزله تأیید رضاخان نیست؟

پاسخ این سؤال برمی‌گردد به اینکه مجلس را جزو پیکره کل حاکمیت تلقی کنیم و یا آن را نماینده ملت و مردم در برابر حاکمیت بدانیم.

مجلس نهادی است در تعامل با حاکمیت نه در تقابل با آن که اگر هدف، تقابل باشد که اساساً قانونی به تصویب نمی‌رسد. ولی آیا مجلس را جزئی از حاکمیت می‌دانید یا جزئی از مردم؟
مجلس نماینده مردم، اما در تعامل با حاکمیت است. سخن اینجاست که وقتی کسی در تعامل با یک حاکمیت است، آیا به منزله مشروعیت بخشیدن به آن هست یا نه؟ مدرس قانون اساسی‌ای را که رضاشاه بر طبق آن به سلطنت رسیده، قبول ندارد.

شما اگر مجلس را جزئی از حاکمیت محسوب کنید، شرکت در مجلس می‌شود شرکت در حاکمیت و نمایندگی که حاکمیت

را به جلو می‌برد، اما اگر مجلس را نهادی محسوب کنید که به نمایندگی از مردم در مقابل حاکمیت قرار دارد و آن را مورد سؤال قرار می‌دهد و به قول امروزی‌ها حاکمیت را به چالش می‌کشد، تبدیل به سنگر مبارزاتی مردم می‌شود. مجلس‌های دوره اول تا ششم که هنوز دیکتاتوری رضاخان آن قدرها قدرت پیدا نکرد و قهرها هم قدرت چندانی نداشتند، نماینده مردم بودند و در تقابل با حاکمیت قرار داشتند و آن را تأیید نمی‌کردند. مجلس در آن دوره‌ها نهادی بود که دائماً بر سر منافع مردم با سیاست‌های حاکمیت مبارزه می‌کرد.

این درست است که مجلس گاهی اوقات به نمایندگی از مردم با اجزایی از حاکمیت درمی‌افتد، اما به هر حال مجلس برای پیشبرد امور بر اساس قانون اساسی، در مواقعی هم ناچار

به تعامل با حاکمیت است. اگر قرار باشد آنها با هم تخاصم و نزاحمی داشته باشند، تصمیم مثبتی حاصل نمی‌شود. سؤال اینجاست که آیا مدرس، این تعامل را به منزله مشروعیت بخشیدن به حاکمیت تلقی می‌کند یا نه؟ آیا مدرس در عین حال که در مجلس ششم حضور داشت، مشروعیت حکومت رضاخان را قبول نداشت؟

بله، کاملاً همین طور است. او در جایی قرار گرفته بود که آن را بالاتر از حاکمیت می‌دانست. او معتقد بود که مجلس می‌تواند قانون را تغییر بدهد و علیه سیاست‌های حاکمیت عمل کند. او مجلس را بالاتر از فرآیند حاکمیت در جامعه می‌دانست و می‌گفت که از طریق آن می‌توان حاکمیت را تغییر داد و با آن مقابله کرد و اجازه دیکتاتوری به او نداد. نگاه مدرس به مجلس، این گونه است، یعنی آن را بالاتر و فراتر از هر نهاد دیگری

و مدرس را به تبعید می‌برند، مدت یازده سال در قلعه خواف، ارتباط او را به طور کلی با همه قطع می‌کنند و بعد هم او را می‌کشند. رضاخان چنین جو و شرایطی فراهم کرده بود که مثال زدنی شد و قدرت قاهره او را در عبارتی که مردم به عنوان «رضا قلدر» به کار می‌بردند، می‌شود درک کرد. در آن شرایط اصلاً امکان مبارزه نبود و بدیهی است افراد دیگری غیر از مدرس، تاب مقاومت در آن وضعیت را نداشتند. حتی یکی از مورخین، گمانم عبدالله مستوفی، می‌نویسد که اگر چند نفری مثل مدرس همراه او بودند، سرنوشت ایران عوض می‌شد و به این نابسامانی گرفتار نمی‌شدیم.

در این که رضاخان آدم مستبد و قلدری بود و در تاریخ هم به همین نام، شهرت پیدا کرد، شکی نیست، ولی آیا همه سهم ناکامی مدرس را می‌توان به این موضوع نسبت داد و یا بخشی از نخبگان و علما هم با او مخالف بودند؟ در میان مخالفین، اتفاقاً به چهره‌های خاصی هم برمی‌خوریم که معتقد بودند رضاخان به نابسامانی‌های ناشی از بی‌کفایتی شاهان قاجار، پایان داده و نظم و ترتیبی را در کشور حاکم کرده است. تجربه به ما نشان می‌دهد که اکثریت، همواره تابع قدرت و فضای حاکم بر جامعه هستند و بر خلاف آب شنا نمی‌کنند، بلکه خودشان را به جهت قدرت می‌سپارند و این اکثریت هم در میان نخبگان و روشنفکران، نمایندگانی دارد، مضافاً اینکه در دوره مدرس، همان معدود نمایندگان اقلیت هم سرانجام، تابع قدرت شدند و حتی برخی از آنها به مقامات بالایی چون وزارت رسیدند. «الناس علی دین ملوکهم» اکثریت تابع قدرت هستند و وقتی چنین قدرت مطلقه دارد عمل می‌کند، شاید نشود انتظار داشت که همه مثل مدرس رفتار کنند و در مقابل حاکمیت بایستند. طرفداری از رضاخان به حدی بود که می‌توانست او را در همان جایگاهی که ذکر کردید، قرار دهد. انسان مستبد و دیکتاتور در هر موقعیتی باشد خطرناک است و لذا این طور نیست که رضاخان پادشاه، دیکتاتور باشد، اما رضاخان وزیر جنگ و یا رئیس الوزرا نباشد. به هر حال مدرس

تصمیم داشت به هر شکل ممکن، اختیارات و قدرت رضاخان را محدود کند. سؤال این است که مخالفت با رضاخان در ذهن مدرس از چه پیشینه‌ای برخوردار بود، یعنی مدرس، رضاخان را از چه زمانی می‌شناخت و چه چیزی موجب شده بود که او را تا این پایه بشناسد و در نتیجه برای محدود کردن قدرت او، تا این حد پافشاری کند؟

رضاخان به عنوان یک قزاق بی‌سواد کارش را در پست‌های ناچیزی مثل نگهداری از اسب‌های سفارتخانه انگلستان شروع کرد و در درگیری‌هایی که با نیروهای مختلف، اعم از داخلی و خارجی پیش آمد، در کنار نیروهای انگلیس جنگید و به مناصب بالا رسید و مسلماً همان طور که سیاسیون آن دوره و از جمله خود مدرس به آن تکیه می‌کنند و بر آن صحنه

می‌گذارند، یک توانایی‌ها و جریزه‌هایی داشته است و رفتار بزرگان را هم دیده و به عنوان نماینده قزاق‌ها شناخته شده، اما جنایاتی که قزاق‌ها نسبت به مردم ایران در یک دوره‌ای کردند و رفتار رضاخان در دوران وزارت جنگ، نه تنها برای مدرس که برای همه دست‌اندرکاران و حتی مردم عادی هم مشخص کرده بود که او چه آدم دیکتاتوری است و برای پیشبرد مقاصد خودش از هیچ کاری رویگردان نیست، بلوا درست می‌کند، قحطی ایجاد می‌کند، افراد را می‌کشد. به طور کلی قزاق‌ها در میان مردم چهره وحشتناک و متجاوز داشتند، چون از ابتدا از افراد ناچوری تشکیل شدند و رضاخان هم مسلماً خودی نشان داده بود. به علاوه اینکه مدرس از نظر دید سیاسی و فلسفی، بسیار دقیق بود و توانست این چهره را کاملاً بشناسد و پیش‌بینی کند که کارش به کجا خواهد انجامید.



تو نباشی.

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی که موجب تلاش‌های مدرس در مجلس ششم به نتیجه نرسد چه بود؟ چون در مجلس هفتم که اساساً رأیی برای او خوانده نشد و خودش هم به مطالبیه پرسید که رأی خودم به خودم چه شد؟
تنها بودنش در مقابل قدرت.

چرا تنها بود؟
به خاطر سرکوب شدید. رجالی نمانده بود که در مقابل رضاخان تاب بیاورد، چون او بی‌پروا می‌گشت و عاقبت هم دیدیم که با مدرس چه کرد. رضاخان هم مثل همه مردم، جرئت نداشت احترام مدرس را نگه ندارد، ولی دیدیم که در روز پس از افتتاح مجلس هفتم، در شانزدهم مهر ماه ۱۳۰۷ خورشیدی به شدیدترین وجهی، شب هنگام، رئیس شهرستانی رضاخان می‌آید